جستارهای تاریخ اسلام
دوفصلنامه علمی ـ پژوهشی جستارهای تاریخ اسلام
سال پنجم، شماره نهم، بهار و تابستان ۱۴۰۴
صفحات: ۱۳۵-۱۵۸

تطورات تاریخی جریان عثمانیه در پنج قرن نخستین اسلامی

رسول چگینی[۱]

چکیده

اندیشه عثمانیه، به‌عنوان یکی از جریان‌های تأثیرگذار در تاریخ اسلام، بر پایه دشمنی با امیرالمؤمنین علی ﷺ و اهل‌بیت ﷺ شکل گرفت و در دوره بنی‌امیه به روش و فرهنگی پایدار تبدیل شد؛ اما دیری نپایید که این جریان، قدرت خود را از دست داد و توسط اصحاب حدیث تعدیل گردید. عوامل و زمینه‌های تطورات احتمالی این جریان، پرسش این مقاله است و این ادعا را دنبال می‌کند که عثمانیه دست‌کم پنج مرحله، از شکل‌گیری اولیه تا انتقال آن به غرب جهان اسلام را پشت سر گذاشته است. هدف پژوهش، بررسی مراحل مختلف تطور این جریان و شناخت اثرات آن بر ساختار سیاسی و اجتماعی جهان اسلام است. روش تحقیق، شامل تحلیل تاریخی و بررسی اسناد و روایت‌های آن بر پایه منابع تاریخی، رجالی، فرقه‌نگاری و حدیثی اهل‌سنت است که مراحل پنج‌گانه تحولات این جریان را روشن می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهد که جریان عثمانیه با پیدایش اصطلاحات خاص، همچون «دین عثمان» در دوره بنی‌امیه به‌عنوان یک اندیشه پایدار شکل گرفت و با سیاست‌های معاویه، همچون جعل حدیث و سبّ امام علی ﷺ، به فرهنگ غالب زمان تبدیل شد. با روی کار آمدن بنی‌عباس، این جریان به‌مرور از مرکز خلافت اسلامی حذف گردید و پس از پذیرش اندیشه تربیع خلفا توسط اهل‌سنت، به حاشیه رانده شد. اما استمرار این اندیشه در مناطق غربی جهان اسلام، ازجمله اندلس، نشان‌دهنده پیوند آن با حکومت بنی‌امیه است.

واژگان کلیدی: عثمانیه، عثمانی‌گری، سبّ امیرالمؤمنین ﷺ، اصحاب حدیث، تربیع خلفا.

---

۱. دکتری تاریخ اسلام و مدیر گروه امامت تطبیقی پژوهشکده امامت، قم، ایران؛ Rsl.chehini@yahoo.com.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۰۷

https://jte.jz.ac.ir/article_238902.html

مقدمه

جریان عثمانیه که از اصلی‌ترین ویژگی‌های آن، دشمنی با امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و اهل‌بیت علیهم‌السلام است، ریشه در رویدادهای تاریخی و اختلافات سیاسی و مذهبی پس از قتل عثمان دارد. این جریان، که ابتدا در مخالفت با خلافت امام علی علیه‌السلام و حمایت از معاویه شکل گرفت، در طول تاریخ، به یکی از اندیشه‌های تأثیرگذار در مناسبات سیاسی و اجتماعی جهان اسلام تبدیل شد. تأمل در تاریخ این جریان نشان می‌دهد که چگونه این باورها به‌تدریج نهادینه شده و ازطریق ابزارهایی چون سیاست‌های حکومتی، جعل حدیث و استفاده از قدرت سیاسی گسترش یافته‌اند.

پرسش اصلی پژوهش این است که جریان عثمانیه چگونه از یک اختلاف سیاسی، به یک اندیشه پایدار و گسترده در جهان اسلام تبدیل شد و چه تأثیراتی بر تاریخ و مناسبات مذهبی مسلمانان داشته است؟ بررسی این مسئله، ما را به درک بهتر از ریشه‌ها و پیامدهای اجتماعی و فرهنگی آن هدایت می‌کند.

بیشتر مطالعات پیشین، به خاستگاه عثمانیه و نقش آن در دوران خلافت بنی‌امیه پرداخته‌اند، اما تحلیل جامعی از مراحل تطور این جریان و ارتباط آن با ساختارهای سیاسی و اجتماعی جهان اسلام، کمتر ارائه شده است. محققانی نظیر ناشئ اکبر و طبری، جزئیات ارزشمندی را ارائه می‌دهند. پاتریشیا کرون در مقاله «عثمانیه» به بررسی زمینه‌ها و تحولات این جریان پرداخته و آن را به چهار دوره تقسیم کرده است. اما مقاله حاضر با رویکردی جدید به تحلیل روابط میان سیاست، مذهب و اجتماع می‌پردازد.

اگرچه مطالعات پیشین به نقش عثمانیه در دوره اموی پرداخته‌اند، اما تحول این جریان در گذر از مراکز قدرت (شام به اندلس) و تعامل آن با جریان‌های فکری رقیب (مانند اصحاب حدیث یا معتزله) کمتر بررسی شده است. این تحقیق با تمرکز بر تطورات منطقه‌ای و واکنش‌های متقابل اهل‌سنت، تلاش می‌کند تصویر جامع‌تری از پیامدهای بلندمدت عثمانیه ارائه دهد.

این پژوهش باهدف بررسی جامع جریان عثمانیه از مرحله شکل‌گیری اولیه آن تا انتقال

به غرب جهان اسلام تدوین شده است. همچنین بررسی تأثیرات بلندمدت این جریان بر تاریخ سیاسی و مذهبی جهان اسلام و تحلیل سیاست‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس در قبال این جریان، از اهداف اصلی تحقیق است.

جریان عثمانیه به‌عنوان یکی از پایه‌های اختلافات مذهبی ـ سیاسی در تاریخ اسلام، نه‌تنها در دوره اموی به یک ایدئولوژی حکومتی تبدیل شد، بلکه تأثیرات آن تا امروز در روابط بین‌مذهبی مسلمانان قابل ردیابی است. بررسی این جریان، کلیدی برای درک ریشه‌های تنش‌های فرقه‌ای، تحولات حدیثی، و حتی سیاست‌های تبلیغاتی حکومت‌های اسلامی است. این تحقیق با تحلیل پنج مرحله تاریخی عثمانیه، نقش آن را در شکل‌دهی به هویت سنی و شیعی روشن می‌سازد.

این مقاله ادعا می‌کند که جریان عثمانیه نه‌تنها محصول مستقیم سیاست‌های معاویه بود، بلکه با تغییر حکومت‌ها (امویان به عباسیان) و مقاومت جریان‌های مذهبی (مانند اصحاب حدیث)، از یک ایدئولوژی حکومتی به یک جریان حاشیه‌ای تبدیل شد. بااین‌حال، پیوند آن با قدرت سیاسی (به‌ویژه در اندلس) باعث بقای آن در غرب جهان اسلام گردید.

این پژوهش با روش تحلیل تاریخی ـ اسنادی و باتکیه‌بر منابع اولیه (مانند تاریخ طبری و انساب الاشراف بلاذری) و ثانویه (مطالعات معاصر)، پنج مرحله تحول عثمانیه را بررسی می‌کند. چهارچوب نظری تحقیق، بر پایه تعامل قدرت سیاسی و گفتمان مذهبی استوار است؛ به این معنا که چگونه حکومت‌ها از عثمانیه به‌عنوان ابزار مشروعیت‌سازی استفاده کردند و چگونه رقبای فکری آن را به حاشیه راندند.

عثمانیه در بستر تاریخ

خاستگاه جریان عثمانیه را که ویژگی اصلی آنها، دشمنی و مخالفت با امیرالمؤمنین علیه‌السلام و اهل‌بیت علیهم‌السلام در زمینه‌های سیاسی، نظامی و فرهنگی است، به اتفاقاتی ازجمله عدم بیعت با امام علی علیه‌السلام پس از قتل عثمان و پذیرش خلافت معاویه بازگردانده‌اند. گفته شده که پیدایش عنوان عثمانی در برابر اصطلاح شیعه، در جریان جنگ جمل بوده است (طبری، ۱۳۸۷، ج۴، ص۴۲۹-۴۳۰). در کتاب مسائل الامامه گفته شده است که آنان در درگیری‌های میان

امام علی علیه‌السلام و معاویه، به معاویه متمایل شدند (ناشئ اکبر، ۱۹۷۱، ص۱۶). ابن‌حجر عسقلانی (م۸۵۲ق) بر این باور است که عثمانیه کسانی هستند که در محبت عثمان غلو کردند و برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقص قائلند (ابن‌حجر عسقلانی، ۱۳۷۹، ج۷، ص۱۶). پیشینه این اصطلاح را می‌توان به قبل از سال ۱۴۵ق بازگرداند؛ زیرا طبری (م۳۱۰ق) گزارشی از عبدالله‌بن‌حسن مثنی (م۱۴۳ق) نقل کرده که در آن برای این جریان، از عنوان «عثمانیه» استفاده کرده است (طبری، ۱۳۸۷، ج۴، ص۴۳۰). البته نامگذاری این جریان به عثمانیه، در اختلافات تاریخی زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام سرچشمه دارد؛ وقتی که در جنگ جمل، برخی سپاهیان جمل، یاران امام علی علیه‌السلام را بر «دینِ علی» خواندند (مفید، ۱۴۱۳، ص۳۴۶). در جنگ صفین نیز عده‌ای از شاعران حاضر در سپاه شام شامیان را بر «دینِ عثمان» نامیدند (منقری، ۱۴۱۰، ص۵۵۶). استفاده از اصطلاح «دینِ عثمان»، در جریان واقعه عاشورا، از سوی سپاه کوفه گزارش شده است (طبری، ۱۳۸۷، ج۵، ص۴۳۵). این زمینه تاریخی باعث شد که در دوره‌های بعدی، نام «عثمانیه» بر این جریان اطلاق شود. این جریان در پنج قرن نخستین اسلامی و در قالب پنج مرحله تطور یافت:

مرحله اول: شکل‌گیری عثمانیه

این مرحله پس از مرگ عثمان (۳۵ق) تا آغاز حکومت معاویه (۴۰ق) است. گروهی از مسلمانان که مرگ عثمان را ظالمانه می‌دانستند، به حمایت از او برخاستند و نسبت به خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام اعتراض داشتند (ناشئ اکبر، ۱۹۷۱، ص۱۶). عایشه در کنار مسجدالحرام فریاد می‌زد: «**یا ایها الناس، ان عثمان قتل مظلوما، و والله لأطلبن بدمه**» (طبری، ۱۳۸۷، ج۴، ص۴۵۹). با این بهانه، خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را نپذیرفتند و ایشان را دخیل در قتل عثمان معرفی کردند (مفید، ۱۴۱۳، ص۹۷ به بعد). در مقابلِ آنها، مسلمانان زیادی عثمان را به سبب بدعت‌هایی که در دین ایجاد کرده بود، سزاوار این منصب نمی‌دانستند و با امام علی علیه‌السلام به‌عنوان خلیفه چهارم بیعت کرده بودند. پیروان این اندیشه، چندین ماه پس از خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، جنگ جمل را به رهبری عایشه و طلحه و زبیر به راه انداختند. عایشه و همراهانش این جنگ را به بهانه خودخواهی عثمان به راه انداختند. جنگ، به

هنگام ظهر روز ۱۰ جمادی‌الاول سال ۳۶ هجری در نزدیکی بصره آغاز شد و تا غروب آفتاب ادامه یافت و به شکست اصحاب جمل انجامید (مفید، ۱۴۱۳، ص۳۳۶؛ بلاذری، ۱۴۱۷، ج۲، ص۳۷-۴۱ و مسعودی، ۱۹۷۱، ج۲، ص۳۵۱). امیرالمؤمنین علیه‌السلام پس از پیروزی بر اصحاب جمل، خطبه‌ای در مسجد جامع بصره خواند و در آن بصریان را سرزنش کرد و آنان را نخستین مردمی دانست که پیمان شکستند و در امت دودستگی پدید آوردند. بااین‌حال، همچون رفتار رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با مردم مکه، بصریان را عفو کرد و از فتنه برحذرشان داشت. آنگاه نشست و مردم با وی بیعت کردند (بلاذری، ۱۴۱۷، ج۲، ص۲۷۱ و ابن‌قتیبه دینوری، ۱۴۱۸، ج۱، ص۷۲). این جنگ باعث ایجاد کینه مردم شام و بصره از امیرالمؤمنین علیه‌السلام شد و اندیشه عثمانیه را در میان آنها تثبیت کرد.

در این میان، وقتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام تصمیم گرفت عبدالله‌بن‌عباس را حاکم شام کند، نامه‌ای به معاویه نوشت و در آن نامه، از او خواست تا همراه اَشراف شام به مدینه بیاید و با حضرت بیعت کند؛ اما معاویه نه‌تنها از بیعت سر باز زد، بلکه با زیرکی توانست پیروان اندیشه عثمانیه را با خود همراه کند و به بهانه خونخواهی عثمان، امارت شام را به امیرالمؤمنین علیه‌السلام تحویل ندهد. او زمینه‌ساز شکل‌گیری جنگ صفین شد که به کشته شدن هفتاد هزار نفر انجامید (منقری، ۱۴۱۰، ص۴۷۵ و ۵۵۸ و بلاذری، ۱۴۱۷، ج۲، ص۹۷). پس از حیله عمرو عاص و بر نیزه کردن قرآن، در میان سپاه امام علی علیه‌السلام دودستگی پدید آمد که دشمن حکمیت، قرآن را پذیرفته است و ما حق جنگ با آنان را نداریم. امام به شدت در برابر این سخن ایستاد و اعلام کرد این کار، جز فریب چیزی نیست؛ ولی امیرالمؤمنین علیه‌السلام بالاجبار ضمن نامه‌ای به معاویه، با قید اینکه ما می‌دانیم تو اهل قرآن نیستی، حکمیت قرآن را پذیرفت (منقری، ۱۴۱۰، ص۴۹۰). وقتی عمرو عاص، با فریب نتیجه حکمیت را به نفع معاویه تغییر داد (همان، ص۵۰۵)، دو سپاه از هم کناره گرفتند و معاویه توانست از مخمصه شکست رهایی یابد. در این بین، گروهی به نام خوارج نیز در داخل کوفه به وجود آمدند که جنگ نهروان را به وجود آوردند و امام علی علیه‌السلام پس از آن هرقدر درصدد تشکیل سپاه برای حمله به شام برآمد، مردم کوفه و حجاز از وی چندان فرمان‌برداری نکردند (همان، ص۵۱۳-۵۱۴). معاویه که خود را پیروز میدان می‌دید، نه‌تنها امارت شام را تحویل نداد، بلکه تا زمان حیات امیرالمؤمنین علیه‌السلام خود را خلیفه برحق می‌دانست.

تا پیش از جنگ صفین، عثمانیه حتی در کوفه نیز پایگاه مستحکمی داشت و افرادی مانند سَماک‌بن‌مَخرمه در آنجا مسجدی بنا کرده بودند که به محل تجمع عثمانیه تبدیل شد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام از نماز خواندن در این مسجد نهی کرده بود (ابن‌بابویه، ۱۴۱۶، ج۱، ص۳۰۱)؛ اما این مسجد پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز باقی بود و یکی از چهار مسجد کوفه بود که برای شادمانی از شهادت امام حسین علیه‌السلام بازسازی شد (طوسی، ۱۳۶۵، ج۳، ص۲۵۰)! ابوالفرج اصفهانی (م۳۵۶ق) گزارش می‌کند که در زمان او همچنان این مسجد وجود داشته است و شیعیان از نماز خواندن در آن اجتناب می‌کردند (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۵، ج۱۱، ص۲۵۲).

پس از جنگ صفین، سربازان لشکر شام که افراد بیشتری را از دست داده بودند، به سرزمین‌های خود بازگشتند و با روایت نادرست از چرایی وقوع این جنگ، بذر دشمنی با امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در مناطق مختلف سرزمین اسلامی پراکنده ساختند. بخشی از عثمانیه کوفه و بصره از این شهرها خارج شدند و به مناطقی در شمال سرزمین‌های اسلامی (جزیره و رقه) و نزدیک به شام عزیمت کردند (ثقفی، ۱۴۱۰، ج۱، ص۳۲۲-۳۲۳).

مرحله دوم: پیوند با خلافت

مرحله دوم جریان عثمانیه، از حکومت معاویه (۴۱ق) تا حکومت عمربن‌عبدالعزیز (۹۹ق) ادامه یافت. پس از جنگ صفین و باقی ماندن معاویه بر ادعای خلافت خویش، او به دنبال از بین بردن خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود و از هر راهی برای دستیابی به این هدف استفاده می‌کرد. هرچند اقدامات معاویه، فعالیت‌های حاکمیتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام را با مشکل مواجه می‌ساخت، اما او نتوانست به اهداف خود دست یابد و خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام با ترور ایشان توسط ابن‌ملجم خارجی به پایان رسید. اما معاویه از موضع خود کوتاه نیامد و پس از شهادت امام علی علیه‌السلام، به جنگ با امام حسن علیه‌السلام پرداخت و هنگامی که حضرت با سستی اصحاب خویش مواجه شد، مجبور به پذیرش صلح با معاویه گردید. پس از صلح امام حسن علیه‌السلام، معاویه تا سال ۶۰ هجری، حدود بیست سال، در دمشق خلافت کرد. حکومت معاویه، اولین تجربه حاکمی بود که در میان اختلافات دینی سیاسی، و گهگاه قبیله‌ای و منطقه‌ای، به‌وسیله زور و با بهره‌گیری از حیله‌های سیاسی، قدرت را به دست آورد.

مهم‌ترین اقدام معاویه که بر تقویت جریان عثمانیه تأثیر گذاشت، در پیش گرفتن سیاست جعل حدیث در راستای پیشبرد اهداف ناشایست خود بود. دستگاه جعل حدیث معاویه در دو حوزه فعالیت داشت: اول جعل احادیثی در مدح خود و دیگر رقبای اهل‌بیت علیهم‌السلام (شوکانی، ۱۴۱۵، ص۴۰۳-۴۰۷)؛ دوم جعل حدیث در ذم اهل‌بیت علیهم‌السلام (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۸۷، ج۴، ص۶۳). جعل حدیث در مدح معاویه آن‌قدر زیاد است که ابن‌تیمیه نیز به آن اقرار دارد. وی در ردّ حدیث «طیر مشوی» می‌گوید: «درباره فضایل معاویه، احادیث زیادی نقل کرده‌اند و کتاب‌های مستقلی نیز نوشته‌اند. اهل دانش حدیث، نه آن را صحیح می‌دانند و نه این را» (ابن‌تیمیه، ۱۴۰۶، ج۷، ص۳۷۱). معاویه در زمان خلافتش طی سه مرحله، تهاجم خودش را علیه خاندان پیامبر و شخص امیرالمؤمنین علیه‌السلام و شیعیانش شروع کرد:

در نخستین مرحله، در نامه‌ای به فرمانداران خویش چنین نوشت که: «من خود را از کسانی که درباره فضیلت ابوتراب و خاندانش فضیلتی نقل کنند بری‌ءالذمه نمودم و حمایت خود را از وی برداشتم». پس از این بخشنامه، شیعیان و محبان امیرالمؤمنین علیه‌السلام تحت تعقیب قرار گرفتند و خطیبان و گویندگان در تمام نقاط وسیع مملکت اسلامی در بالای منابر شروع به لعنت و تبری از علی علیه‌السلام نمودند و نسبت به وی و خاندانش تهمت‌های زیادی بسته و نسبت‌های ناروا دادند.

دومین بخشنامه معاویه، برای جعل فضایل برای خلفای اول و دوم صادر شد و در نامه‌ای به استانداران خود نوشت: «حدیث درباره عثمان زیاد گردیده و به حد کافی به تمام نقاط کشور رسیده است. با رسیدن این بخشنامه، مردم را دعوت کنید که درباره فضایل صحابه و دو خلیفه (ابوبکر و عمر) حدیث نقل کنند و هر حدیث و فضیلتی که درباره ابوتراب نقل گردیده است، حدیثی مشابه او را درباره صحابه بیاورید و این کار، مورد علاقه و باعث روشنی چشم من و کوبیدن راه و روش ابوتراب و شیعیان اوست و این کار برای شیعیان از نقل فضایل عثمان ناراحت‌کننده‌تر است».

پس از این دو مرحله، معاویه سومین بخشنامه را بدین مضمون صادر نمود: «مراقب باشید که هرکس متهم به دوستی علی و خاندانش باشد و کوچک‌ترین دلیل بر این اتهام پیدا شود،

اسـم او را از دیـوان و دفتـر حقـوق و مزایا محو کنید و سـهمیه او را از بیت‌المال قطع نمایید. تحت فشار شدید قرارش دهید و خانه او را بر سرش خراب کنید» (رک: ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۸۷، ج۱۱، ص۴۴-۴۵). معاویه این سیاست خود را به شدت دنبال می‌کرد؛ به‌گونه‌ای که وقتی به شهرهای مختلف می‌رفت، افزون بر بیعت‌گیری برای خلافت خود، برای تبری از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز از مردم بیعت می‌گرفت! او حتی در کوفه که شهری شیعی محسوب می‌شد، اقدام به بیعت‌گیری برای برائت از علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام کرد. اگرچه از مخالفت برخی مردم فهمیده می‌شود این سیاسـت او در همـه مناطق اسـلامی بـه نتیجه نرسـید (ابن‌عبدربه، ۱۴۰۴، ج۱، ص۵۷). بااین‌حال در مناطق زیادی از سـرزمین‌های اسلامی، نقل فضایل اهل‌بیت علیهم‌السلام به‌ویژه امیرالمؤمنین علیه‌السلام به‌عنوان یکی از گناهان نابخشـودنی شـناخته می‌شـد. ابن‌ابی‌الحدید (قرن هفتم)، نویسنده اهل‌سنت، می‌گوید فشار حکومت معاویه برای جلوگیری از نشر احادیث علوی تا آن حد بود کـه حتی اگر کسـی می‌خواسـت روایتی را نـه در مورد فضایل حضرت، بلکـه درباره حکمی از احکام دین از آن حضرت نقل کند، جرئت نداشت نام ایشان را بیاورد و با عنوان «ابوزینب» روایت را نقل می‌کرد (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۸۷، ج۴، ص۷۳).

سبّ و لعن امیرالمؤمنین علیه‌السلام در دوره معاویه و سپس امویان، به‌صورت یک سنت متداول ادامـه داشـت (زمخشری، ۱۴۱۲، ج۲، ص۳۳۵)؛ چنان‌کـه وقتی از مروان‌بن‌حکم سـؤال شـد چرا در منابـر بـه علی دشـنام می‌گویند، گفت: حاکمیت بنی‌امیه جز با سـبّ علـی پابرجا نمی‌ماند (بـلاذری، ۱۴۱۷، ج۲، ص۱۸۴). معاویـه می‌گفـت این امر باید چنان گسـترش یابد تا کودکان با این شـعار بزرگ، و جوانان با آن پیر شـوند و هیچ‌کس از او فضیلتی نقل نکند (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۸۷، ج۴، ص۵۷). معاویـه به سـمرة‌بن‌جندب صد هـزار درهم داد تا بگوید عبـارت «وهو‌اَلَدّ الخصام» در آیه ۲۰۴ سـوره بقره، درباره علی علیه‌السلام نازل شـده اسـت و او نپذیرفت تا اینکه با چهارصد هزار درهم راضی به این کار شد (همان، ص۷۳).

معاویه تعدادی از صحابه و تابعین را بر آن داشت تا بر ضد امام علی علیه‌السلام احادیثی روایت کنند که از آن جمله، ابوهریره، عمروبن‌العاص، مغیرة‌بن‌شعبه و عروة‌بن‌زبیر بودند (همان، ص۶۳). او در پایـان خطبه‌هایـش علـی را لعن می‌کـرد و کارگزارانـی را که علی را لعـن نمی‌کردند، عزل

می‌نمود. معاویه وحشتی ایجاد کرده بود که مردم نام فرزندانشان را علی نگذارند (ابن‌حجر عسقلانی، ۱۳۲۶، ج۷، ص۳۱۹).

یکی از احادیثی که بعدها مورد استفاده عثمانیه قرار گرفت، مربوط به مسئله مفاضله میان صحابه است که عبدالله‌بن‌عمر و ابوهریره (ابن‌ابی‌عاصم، ۱۴۰۰، ج۲، ص۵۶۹) آن را ساخته‌اند. در توضیح مرحله سوم، به این بحث پرداخته شده است. در این حدیث بیان شده است که در زمان حیات رسول خدا ﷺ، مسلمانان ترتیب افضلیت میان صحابه را این گونه قرار داده بودند: ابوبکر، عمر، عثمان؛ و نسبت به سایر صحابه نظری نداشتند (بخاری، ۱۴۲۲، ج۵، ص۴). تحت تأثیر مسئله افضلیت، مشروعیت خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز دچار تردید شد و از ذکر نام ایشان به‌عنوان خلیفه مسلمانان اجتناب می‌کردند. در گزارشی از سلیمان‌بن‌عبدالملک (حک ۹۶-۹۹ق) نقل شده است که وقتی خود را در آینه دید، بر چهره جوان خودش بالید و گفت: «محمد پیامبر بود، و ابوبکر صدیق، و عمر فاروق، و عثمان باحیا، و معاویه بردبار، و یزید صبور، و عبدالملک سیاستمدار، و فرزند او ستمگر، و من پادشاه جوان» (غسانی، بی‌تا، ص۲۲). او نه‌تنها نام امام حسن علیه‌السلام، بلکه حتی نام امیرالمؤمنین علیه‌السلام را به‌عنوان خلیفه مسلمانان ذکر نکرد. بدون تردید، این ثمره سیاست‌های معاویه بود که از سوی بنی‌امیه دنبال شد.

سبّ امام علی علیه‌السلام حدود شصت سال تا زمان خلافت عمربن‌عبدالعزیز (۹۹ -۱۰۱ق) جریان داشت و او پس از آنکه به خلافت رسید به تمام والیان خویش دستور داد این عمل را ترک کنند (سیوطی، ۱۴۲۵، ص۱۸۲). ابن‌خلدون (م۸۰۸ق) نقل کرده است که بنی‌امیه پیوسته علی علیه‌السلام را لعن می‌کردند تا اینکه عمربن‌عبدالعزیز به همه مناطق اسلامی نامه نوشت و دستور توقف آن را صادر کرد (ابن‌خلدون، ۱۴۰۸، ج۳، ص۹۴). از برخی گزارش‌های تاریخی فهمیده می‌شود این سیاست بنی‌امیه، به فرهنگی فراگیر تبدیل شد که برخی مسلمانان، ترک آن را به مثابه ترک یکی از سنت‌های اسلامی می‌دانستند (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۸۷، ج۱۳، ص۲۲۲). حتی پس از دستورالعمل عمربن‌عبدالعزیز، همچنان در برخی مناطق، این رویه نامطلوب از سوی برخی حاکمان دنبال می‌شده است. برای نمونه، خالدبن‌عبدالملک هنگامی که والی مدینه بود (۱۱۴ -۱۱۸ق)، بر روی منبر و در حضور مردم، به اهانت به امیرالمؤمنین علیه‌السلام پرداخت؛

اگرچه از سوی مسلمانان، مورد شماتت قرار گرفت (ابن‌سعد بغدادی، ۱۴۲۱، ج۷، ص۵۵۸).

بنابراین، اندیشه عثمانیه که بر پایه دشمنی و مخالفت با امیرالمؤمنین علیه‌السلام شکل گرفت، در دوران بنی‌امیه و با سیاست‌های معاویه، به شکل منسجمی به یک فرهنگ و اندیشه دینی تبدیل شد و گروه‌هایی از مسلمانان آن را پذیرفتند. در این دوره، عقیده اکثر اهل‌سنت این بود که بعد از پیامبر، سه خلیفه (ابوبکر، عمر و عثمان) بر سر کار آمده‌اند و حضرت علی علیه‌السلام در نظر آنها فردی است که خلافتش مورد تشکیک بود (کثیری، ۱۴۱۸، ص۱۲۵) و افرادی مانند عایشه، طلحه، زبیر، عبدالله‌بن‌عمر، سعدبن‌ابی‌وقاص و معاویه، ایشان را به‌عنوان خلیفه به رسمیت نشناخته بودند (ذهبی، ۱۴۰۵، ج۱، ص۲۵۲-۲۸۸).

منابع ترجمه‌نگاری نام افراد متعددی را به‌عنوان عثمانی‌مذهب ذکر کرده‌اند که همه آنان را می‌توان از ثمرات این دوره شوم دانست. افرادی از قبیل ابواروی دوسی (م۶۰ق) (ابن‌عبدالبر، ۱۴۱۲، ج۴، ص۱۵۹۶)، عبدالله‌بن‌عُکیم کوفی (م۸۸ق) (عجلی، ۱۴۰۵، ج۱، ص۴۸۰)، قیس‌بن‌ابی‌حازم احمسی (م۹۷ق) (ابن‌عبدالبر، ۱۴۱۲، ج۳، ص۱۲۸۶)، ابوقلابه عبدالله‌بن‌زید بصری (م۱۰۴ق) (عجلی، ۱۴۰۵، ج۲، ص۳۰)، عبدالله‌بن‌شقیق بصری (م۱۰۸ق) (همان، ج۲، ص۳۷)، طلحه‌بن‌مصرف کوفی (م۱۱۲ق) (همان، ج۱، ص۴۷۹)، میمون‌بن‌مهران جزری (م۱۱۶ق) (ابن‌عساکر، ۱۴۱۵، ج۶۱، ص۳۴۸)، اسحاق‌بن‌سوید بصری (م۱۳۱ق) (ابن‌حجر عسقلانی، ۱۳۲۶، ج۱، ص۲۳۶)، مغیره‌بن‌مقسم کوفی (م۱۳۶ق) (عجلی، ۱۴۰۵، ج۲، ص۲۹۳)، حریزبن‌عثمان شامی (م۱۶۳ق) (همان، ج۱، ص۲۹۱) و دیگران.

مرحله سوم: تقابل مسلمانان با عثمانیه

مرحله سوم، از ابتدای قرن دوم تا میانه قرن سوم ادامه داشته است. پس از ابلاغ عمربن‌عبدالعزیز برای ممنوعیت سبّ امیرالمؤمنین علیه‌السلام، هرچند رفته‌رفته لعن و سبّ علنی حضرت از بین رفت، اما همچنان حاکمان اموی نسبت به پذیرش امام علی علیه‌السلام به‌عنوان خلیفه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، استنکاف می‌ورزیدند و سختگیری‌های زیادی برای اهل‌بیت علیهم‌السلام اعمال می‌کردند. برای نمونه، هشام‌بن‌عبدالملک در زمان خلافت خود (۱۰۵-۱۲۵ق) همواره از محبوبیت امام باقر علیه‌السلام در بین مردم می‌ترسید و تلاش می‌کرد مانع گسترش نفوذ وی شود. بنابر نقل طبری شیعی (قرن پنجم)، سخنان امام صادق علیه‌السلام درباره فضیلت و امامت اهل‌بیت علیهم‌السلام

که در ایام حج انجام شـد، بدان انجامید که هشـام پس از بازگشـت به پایتخت خود، دمشق، به حاکم مدینه دستور داد امام باقر علیه‌السلام و فرزندش، جعفربن‌محمد علیه‌السلام را روانه شام کند (طبری شیعی، ۱۴۱۳، ص۱۰۵).

در این مرحله، عثمانیه، اعتقاد به افضلیت خلفای سه‌گانه را بر اهل‌سنت تحمیل کردند. زمینه‌های شکل‌گیری این باور را باید در قضیه «مفاضله میان صحابه» جست‌وجو کرد. این قضیه در اوایل قرن دوم درگرفت و اظهارنظرهای متعددی در این باره به وجود آمد. شـیعیان بـه اجمـاع، امیرالمؤمنین علـی علیه‌السلام را افضل الصحابه می‌دانسـتند. برخی اهل‌سـنت، معتزله و مرجئـه نیـز بـر این عقیـده بودند و نصوصی از برخـی صحابه و تابعـان در تأیید این عقیده وجود داشـت (ابن‌حزم اندلسـی، بی‌تا، ج۴، ص۹۰). از عبدالله‌بن‌مسـعود (م۳۲ق)، صحابی مشـهور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، نقل شـده اسـت که افضـل اهل مدینـه را امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌دانسـتند (ابن‌حنبل، ۱۴۰۳، ج۲، ص۶۰۴ و بزّار، ۱۹۸۸، ج۵، ص۵۵). امـا در میـان اهل‌سـنت اختلاف‌نظر وجـود داشـت و همه خوارج و برخی اهل‌سنت و معتزله و مرجئه، بر افضلیت ابوبکر و عمر حکم کرده بودند (ابن‌حزم اندلسی، بی‌تا، ج۴، ص۹۰).

البتـه شـکل‌گیری دیـدگاه اهل‌سـنت دارای تطوراتی بوده اسـت. در قرن نخسـت، آنان از بیان برترین صحابه طفره می‌رفتند و این مسئله را یکی از مسائل ظنی می‌دانستند که در روز قیامت از آن پرسـش نمی‌شـود (ابن‌عبدالبر، ۱۴۲۱، ج۵، ص۱۰۷). بنابراین، برترین صحابه را تعیین نمی‌کردند (ابن‌حزم اندلسی، بی‌تا، ج۴، ص۹۰).

نیمه نخسـت قرن دوم، نظریه برتری عشـره مبشره[1] مطرح شـد. براین‌اساس، مالک‌بن‌انس دیـدگاه عالمـان مدینـه را بـر افضلیـت عشـره مبشـره و سـکوت دربـاره افضـل از میـان آنهـا بیـان می‌کنـد (ابن‌عبدالبـر، ۱۴۲۱، ج۵، ص۱۰۸). در ایـن میـان، کم‌کـم نظریه برتری ابوبکـر و عمر بر دیگـران پدیـدار گشـت. در ایـن برهـه تاریخی، میان اهل‌سـنت پیرامـون افضلیـت عثمان بر

۱. عشـره مبشـره اشـاره به حدیثی اسـت که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به ده نفر بشـارت بهشت داده اسـت؛ یعنی اینکه این ده نفر قطعاً بهشتی هستند و حتی با وجود گناهان متعدد، هرگز داخل جهنم نخواهند شد. این ده نفر بر طبق سنن ترمذی افراد ذیل هسـتند: «حدثنـا قتیبـة اخبرنـا عبدالعزیز بـن محمد، عن عبدالرحمن بن حمید، عـن ابیه، عن عبدالرحمن بن عوف، قال: قال رسـول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: ابوبکر فی الجنة، و عمر فی الجنة، و عثمان فی الجنة، و علی فی الجنة، و طلحة فی الجنة، و الزبیر فی الجنة، و عبدالرحمن بن عوف فی الجنة، و سعد بن ابی‌وقاص فی الجنة، و سعید بن زید فی الجنة، و ابوعبیدة بن الجراح فی الجنة». (ترمذی، ۱۹۹۸، ج۵، ص۱۰۱).

امیرالمؤمنین علیه‌السلام اختلاف دیدگاه به وجود آمد.

برخی در این مسئله توقف می‌کردند و در پاسخ به پرسش «من هو افضل الصحابه»، نام ابوبکر و عمر را می‌آوردند و نسبت به سایر عشره مبشره سکوت می‌کردند. سفیان ثوری (۱۶۱ق) ازجمله آنان است (ذهبی، ۱۳۸۲، ج۲، ص۶۱۲). این رویکرد، در برخی اقوال مالک‌بن‌انس نیز نقل شده است (همان) که به نظر می‌رسد مربوط به این دوره تاریخی (نیمه نخست قرن دوم) است.

عده‌ای دیگر، بر افضلیت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بر عثمان تصریح می‌کردند. یحیی‌بن‌سعید انصاری (م۱۴۳ق) از علمای برجسته مدینه و از شاگردان فقهای سبعه و مالک‌بن‌انس (ذهبی، ۱۴۰۵، ج۵، ص۴۶۸)، این دیدگاه را پذیرفته بود (ابن‌عبدالبر، ۱۴۲۱، ج۵، ص۱۰۹).

گروهی دیگر، عثمان را برتر از امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌دانستند. نکته مهم این بود که دو گروه اخیر، به‌عنوان اهل‌سنت شناخته می‌شدند و اختلاف آنان، اختلافی رایج محسوب می‌شد (بیهقی، ۱۴۰۱، ص۳۶۹). این اختلاف باعث شد که هیچ‌گاه اجماع و اتفاقی در میان اهل‌سنت بر ذکر نام عثمان در کنار ابوبکر و عمر به‌عنوان افضل صحابه شکل نگیرد، بلکه در این مسئله، اختلاف به وجود آمد و برخی اهل‌سنت به افضلیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر عثمان حکم کردند (نووی، ۱۳۹۲، ج۱۵، ص۱۴۸).

در این میان، اندیشه عثمانیه حضور خود را نشان داد و با پافشاری بر افضلیت عثمان بر امیرالمؤمنین علیه‌السلام، از ذکر نام امام علی علیه‌السلام در شمار برترین صحابه کنار می‌کشیدند. آنان سخنی از عبدالله‌بن‌عمر و ابوهریره (ابن‌ابی‌عاصم، ۱۴۰۰، ج۲، ص۵۶۹) نقل می‌کردند که مدعی شده بودند در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، مسلمانان ترتیب تفضیل صحابه را چنین می‌دانستند: ابوبکر، عمر، عثمان و بعد ساکت می‌شدیم و کسی را بر کسی تفضیل نمی‌دادیم (بخاری، ۱۴۲۲، ج۵، ص۴).

ابن‌شهاب زُهْری (م۱۲۴ق) که بخش زیادی از عمر خود را در خدمت دستگاه اموی بوده (ذهبی، ۱۴۰۵، ج۵، ص۳۲۸-۳۳۲)، برای ترویج این اندیشه، روایات متنوعی را ساخته است. برای نمونه نقل کرده است که سنگ‌ریزه‌ها در دستان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تسبیح خدا می‌کردند و پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، در دستان ابوبکر، سپس عمر و سپس عثمان (دارقطنی، ۱۴۰۵، ج۶، ص۲۴۲).

اینکه علی‌بن‌مَدینی (م۲۳۴ق) - از محدثان برجسته اهل‌سنت که او را امیرالمؤمنین در حدیث توصیف کرده‌اند (ذهبی، ۱۴۰۵، ج۱۱، ص۴۱) - و احمدبن‌حنبل (م۲۴۱ق) در اعتقادنامه خود، نام امیرالمؤمنین علیه‌السلام را بلافاصله پس از خلفای سه‌گانه ذکر نکرده‌اند، می‌توان از آثار به‌جای‌مانده جریان عثمانیه دانست (لالکائی، ۱۴۰۲، ج۱، ص۱۵۹ و ۱۶۷). یحیی‌بن‌معین (م۲۲۳ق) نسبت به این گروه، به تندی برخورد می‌کرد و آنان را خارج از سنت می‌دانست (ابن‌عبدالبر، ۱۴۲۱، ج۵، ص۱۰۹).

باوجود این دیدگاه، کسانی که به افضلیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر عثمان حکم کرده بودند، در حاشیه قرار گرفتند و این دیدگاه به فراموشی سپرده شد. صدالبته مخالفت با شیعیان که بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر سایر صحابه حکم می‌کردند، اهل‌سنت را بر پذیرش دیدگاه افضلیت صحابه به ترتیب تصدی خلافت سوق داد.

مرحله چهارم: افول و فروپاشی از مرکز خلافت اسلامی

زمینه‌های افول و فروپاشی جریان عثمانیه را باید از آغاز حکومت بنی‌عباس (۱۳۲ق) رهگیری کرد؛ زیرا با روی کار آمدن عباسیان، نه‌تنها حمایت بی‌دریغ امویان از عثمانیه و دشمنی با امیرالمؤمنین علیه‌السلام کاهش یافت، بلکه سفاح عباسی (حک: ۱۳۲-۱۳۶ق) دستور قتل بنی‌امیه را صادر کرد. او به عموی خود، عبدالله‌بن‌علی در شام، نامه‌ای نوشت و دستور کشتار همه بنی‌امیه را صادر کرد (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱، ج۸، ص۳۳۸). بر اساس گزارش ابن‌اثیر (م۶۳۰ق)، عبدالله‌بن‌علی در دمشق، قبر همه خلفای اموی (به‌جز عمربن‌عبدالعزیز) (بلاذری، ۱۴۱۷، ج۴، ص۱۰۴) را شکافت و در میان آنها تنها جسد هشام‌بن‌عبدالملک را سالم یافت که آن را نیز سوزانید و خاکسترش را بر باد داد (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵، ج۵، ص۴۳۰). سلیمان‌بن‌علی و داودبن‌علی، عموهای دیگر سفاح نیز گروهی از بنی‌امیه را در بصره (همان، ص۴۳۱) و گروهی را در حجاز به دستور ابوالعباس قتل عام کردند (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱، ج۸، ص۳۳۸). گزارش‌هایی وجود دارد که هزاران نفر از اهل موصل نیز که از بیعت با سفاح خودداری کرده بودند، به دست برادر سفاح، یحیی‌بن‌محمد، کشته شدند (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵، ج۵، ص۴۴۳-۴۴۴). این جریان تا آنجا ادامه یافت که مأمون عباسی (حک: ۱۹۸-۲۱۸ق) در سال ۲۱۱ق، نقل فضایل معاویه را ممنوع کرد (طبری،

۱۳۸۷، ج۸، ص۶۱۸). بنابرایـن نمی‌توان نقش بنی‌عباس را در قرار گرفتن نام امیرالمؤمنین علیه‌السلام در شـمار برتریـن صحابه نادیده گرفـت. ناگفته نماند این اقدامات بنی‌عبـاس، به معنای وجود رابطه حسنه میان آنها با اهل‌بیت علیهم‌السلام نیست؛ زیرا همان گونه که بنی‌عباس دشمنی آشکاری با اهل‌بیت علیهم‌السلام داشت و از هر فرصتی برای تقابل و مبارزه با ایشان استفاده می‌کرد. درنتیجه، ایـن روش بنی‌عبـاس در مبارزه با بنی‌امیه و اندیشـه‌های آنان، درواقع یک اقدام سیاسـی و از نوع کینه‌ورزی حکومت‌هایی است که در پی یکدیگر می‌آیند.

در کنـار اقداماتـی که بنی‌عبـاس انجام دادند، برخی تندروی‌هـای عثمانیه نیز خود عامل فروپاشـی این جریان شـد. سبّ و ناسـزاگویی‌هایی که علیه امیرالمؤمنین علیه‌السلام به کار می‌بردند، اگرچـه نظـر برخی طـرف‌داران بنی‌امیه را به خود جلب می‌کرد، اما از سـوی عموم مسـلمانان با نوعـی ابهـام و انـکار مواجه می‌شـد. براین‌اسـاس بود کـه در میانه قـرن دوم هجـری، زمزمه‌های اعتقاد به مشروعیت خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در میان اهل‌سنت شنیده می‌شد. از ابوحنیفه (م۱۵۰ق) که به‌عنوان رهبر مخالفان اهل حدیث شـناخته می‌شـود، نقل شـده است که ترتیب افضلیت صحابه را به ترتیب خلافت آنها قرار داده اسـت (بابرتی، ۲۰۰۹، ص۱۴۳). حتی در شـام که زادگاه ترویج ناصبی‌گری بود نیز افرادی به مخالفت با آن پرداختند. مکحول‌بن‌ابی‌مسلم شامی (م۱۱۲ق) که او را امام اهل شـام و بلکه یکی از علمای چهارگانه مسـلمانان می‌دانستند (ذهبی، ۱۴۰۵، ج۵، ص۱۵۸)، در مواجهـه بـا نقـل تنازعات میـان پیروان عثمان با پیـروان امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌گفت: «یکی از دو ویژگی‌های آرای من که درباره آن روایتی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نشنیده‌ام این است که می‌گویم: علی‌بن‌ابی‌طالب و عثمان را جز به نیکی یاد نکنید» (سرخسی، ۱۹۷۱، ص۱۵۷). تا اواخر قرن دوم، عقیده به مشـروعیت خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در میان عموم عالمان اهل‌سـنت رد و بدل می‌شد؛ به‌گونه‌ای که گفته شده است در بصره، بزرگانی همچون ایوب سختیانی (م۱۳۱ق)، سلیمان تیمی (م۱۴۳ق) و عبدالله‌بن‌عون (م۱۵۱ق)، امیرالمؤمنین علیه‌السلام را به‌عنوان خلیفه چهارم نـام می‌برنـد (ابن‌عسـاکر، ۱۴۱۵، ج۳۹، ص۵۰۷). عبدالله‌بن‌مبـارک مـروزی (م۱۸۱ق)، یکی از اصول اعتقادی اهل‌سنت را اعتقاد به افضلیت چهار خلیفه می‌دانست (ابن‌ابی‌یعلی، بی‌تا، ج۲، ص۴۰)، و شـافعی (م۲۰۴ق) به‌صراحـت، برترین صحابـه را خلفای اربعه به ترتیب تصدی خلافت بیان

می‌کرد (بیهقی، ۱۳۹۰، ج۱، ص۴۳۳).

درنتیجه این تلاش‌ها بود که در اوایل قرن سوم، گرچه همچنان مذهب عامه مردم، عثمانیه بود، اما رفته‌رفته اعتقادات اینان در مقایسه با عثمانیان قرن اول و دوم، رنگ و بویی متفاوت به خود گرفت. احمدبن‌حنبل که خود ابتدا از مخالفان امامت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود و نام ایشان را در شمار خلفای اسلام ذکر نمی‌کرد (ناشئ اکبر، ۱۹۷۱، ص۶۶)، به نظریه تربیع خلفا قائل شد (ابن‌ابی‌یعلی، بی‌تا، ج۱، ص۳۹۳). اینکه احمدبن‌حنبل چه انگیزه‌ای برای طرح این دیدگاه داشت، نیاز به پژوهش مستقلی دارد که در بخش خود به آن اشاره می‌شود.

اما به نظر نمی‌رسد که همه پیروان احمدبن‌حنبل از وی پیروی کرده باشند؛ زیرا اصحاب حدیث تندرو (حشویه[1] و نابته)[2] که احترام زیادی به معاویه و یزید می‌گذاشتند، اصلاً نمی‌توانستند امام علی علیه‌السلام را به‌عنوان خلیفه برحق بپذیرند. این بدان سبب بود که حنابله چنان دلباخته معاویه بودند که در قرن چهارم، مقدسی نتوانست آنها را مشمول عموم مسلمانانی قرار دهد که به نجات خواهند رسید. اما باوجود این و دیگر کانون‌های مخالفت (به‌ویژه در سوریه) روشن است که مسلمانان به‌سرعت عثمان و امام علی علیه‌السلام را به‌عنوان خلفای راشدین پذیرفتند، مگر کسانی که خارجی یا شیعه باقی ماندند (کرون، ۱۳۸۴، ص۲۳۰).

در اثر این نگرش‌ها بود که در قرن سوم، برخی تنها در تلاش بودند تا به اثبات افضلیت و برتری ابوبکر و عمر در مقابل امیرالمؤمنین علیه‌السلام بپردازند و کمتر درصدد دفاع از مواضع عثمان بودند. دیدگاه‌های جاحظ (م۲۵۵ق) نمونه‌ای از این مواضع است: او در کتاب العثمانیة چندان یادی از عثمان نکرده و بیشتر از ابوبکر دفاع نموده است. جاحظ همچنین در رساله خود با عنوان رساله فی الحکمین و تصویب امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب فی فعله،

۱. حشویه، گروهی از اهل حدیث و عنوانی عام برای گرایش‌های دارای عقاید خاص و غیررایج از فرق مختلف اسلامی که به نظر عقلی بی‌اعتنا بودند و این نظرات را بدعت می‌دانند و به ظواهر قرآن، هرچند مخالف با دلیل قطعی، تمسک می‌جویند.

۲. کلمه نابته، از نبت، به معنای روییدن و برآمدن، و ریشه کلمه نباتات است. زمخشری گفته که این گروه بی‌ریشه‌ای است که پس از اسلام برآمده و ریشه قدیمی ندارد (زمخشری، ۱۴۰۷، ج۴، ص۶۱۸). عناوین مشبّهه، حشویه و نابته، از یک زاویه با یکدیگر مشترک هستند، و آن داشتن بغض امام علی علیه‌السلام و شیعه است (جعفریان، ۱۴۰۱، ص۳۷).

دیدگاه‌های سفیانیه[1] را درباره معاویه رد می‌کند و حتی از معاویه بیزاری می‌جوید، و در رساله النابتة با تقبیح اعمال معاویه، یزید را نیز مستحق لعن دانسته است. او در رساله فضل هاشم علی عبدشمس نیز به ردّ برتری امویان بر هاشمیان پرداخته است (خیرخواه، ۱۳۹۲، ص۱۱).

با افول اندیشه عثمانیه، قضیه مفاضله میان صحابه نیز فروکش کرد و عالمان زیادی طرح این مسئله را بیهوده عنوان کردند. ابوبکر باقلانی (م۴۰۳ق) که رئیس مالکی‌مذهبان در عراق بود، پس از نقل اختلافات درباره برترین صحابه، بیان می‌کند که دیدگاه کسانی که در بیان افضل الصحابه توقف کرده‌اند، بهترین دیدگاه است (باقلانی، ۱۴۲۲، ص۵۱۳). جوینی شافعی (م۴۷۸ق) نیز از عدم وجود دلیل قطع برای تعیین افضل الصحابه خبر می‌دهد (جوینی، ۱۴۱۶، ج۱، ص۱۷۱). ابوحامد غزالی (م۵۰۵ق) نیز بر عدم وجود دلیل قاطع تصریح کرده (غزالی، ۱۴۲۴، ص۱۳۲) و ابوالحسن آمدی شافعی (م۶۳۱ق) صریح‌تر از دیگران بر ظنی بودن اعتقاد به برترین صحابه سخن رانده است (آمدی، ۱۴۲۴، ج۵، ص۲۸۹). این وضعیت تا آنجا ادامه یافت که حتی عالمانی مانند احمدبن‌عمر قرطبی مالکی (م۶۵۶ق) نیز که در مناطق غربی جهان اسلام ـ که اندیشه عثمانیه به آنجا منتقل شد ـ می‌زیست (ذهبی، ۱۴۱۳، ج۱۴، ص۷۹۵)، بر عدم وجود دلیل قاطع بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام یا عثمان اعتراف کرده است (قرطبی، ۱۴۱۷، ج۶، ص۲۳۸).

مرحله پنجم: انتقال به غرب جهان اسلام

پس از آنکه اندیشه تربیع به‌عنوان یکی از اصول اعتقادی اهل‌سنت پذیرفته شد، جریان عثمانیه، دیگر جایی در نقاط کانونی جامعه اسلامی نداشت. اما این به معنای از بین رفتن کامل این جریان نیست؛ بلکه باتوجه‌به اینکه اندیشه عثمانی‌گری، پیوند عمیقی با حکومت بنی‌امیه داشت، با انتقال بنی‌امیه از شام به غرب جهان اسلام (اندلس)، این اندیشه نیز در آنجا به حیات خود ادامه داد.

پس از سقوط امویان (۱۳۲ق)، عباسیان آنان را تعقیب کردند و هرجا که آنان را می‌یافتند، می‌کشتند. در این میان، عبدالرحمن بن معاویة بن هشام بن عبدالملک بن مروان توانست از چنگ عباسیان بگریزد و جان سالم به در بَرد. او مخفیانه به مغرب رفت و به قبیله «نفزه»

۱. عثمانیانی که با تعدیل اعتقادات عثمانیه در قرن سوم مخالف بودند و همچون اسلاف خود به دشمنی با امام ادامه دادند.

پناه برد که دایی‌های او میان ایشـان بودند. وی زمانی که احسـاس امنیت کرد، با اندلسـیانِ طـرف‌دار بنی‌امیـه نامه‌نگاری کـرد. مخاطبان او نیز مقدمش را گرامی داشـتند. در ذی‌حجه سـال ۱۳۸ق عبدالرحمـن بـه همراه عـده‌ای عرب و بربر از دریا گذشـت، وارد بنـدر «مُنَکَّب» اندلس شدند و منتظران آمدن او به وی پیوستند. او سپس رهسپار قرطبه شد و پس از پیروزی بر یوسف‌بن‌عبدالرحمن فهری، حاکم آنجا و کارگزار ابوجعفر منصور خلیفه عباسی، بدان‌جا قـدم نهـاد و از آن پس به «الداخل» ملقّـب گردید (ابن‌اثیـر، ۱۳۸۵، ج۸، ص۵۳۵). عبدالرحمن ۳۴ سـال و چهار ماه حکومت کرد و پس از او، پسـرش، هشـام بن عبدالرحمن بن معاویه، هفت سـال و نـه ماه حکومت کـرد و پس از او، بـرادرش، عبدالله‌بن‌عبدالرحمن، ۲۵ سـال حکومت کـرد. پـس از او نیـز نـوه‌اش، عبدالرحمـن بـن محمد بن عبـدالله، حکومت را به دسـت گرفت (مسعودی، بی‌تا، ص۲۸۷).

حکومـت امویـان اندلـس پیوسـته از پـدران بـه پسـران منتقـل شـد. در اوایـل قـرن پنجـم هجری، دولت بنی‌امیه اندلس دچار ضعف و سسـتی بسـیار شده بود. علت اصلی این امر، گرایش‌هـای اسـتقلال‌طلبانه امیـران نواحـی مختلف بود؛ به‌طوری‌که تا سـال ۴۲۲ق سلسـله امویان اندلس منقرض شد و به‌جای آن، دولت‌های متعددی در سراسر اندلس به وجود آمد (ابن‌فرضی، ۱۴۰۸، ج۱، ص۱۱-۱۵). این دولت‌ها که هرکدام شهری را در اختیار داشتند، درحقیقت دولت‌شـهرهایی (ملـوک الطوایـف) بودند که انگیزه اصلی تحرکاتشـان رقابت بـا یکدیگر بود (فروخ، ۲۰۰۶، ج۴، ص۳۸۵-۳۸۶).

اگرچـه امویـان اندلس تفاوت‌های زیادی با امویان شـام داشـتند و به جهت غلبه حضور مسیحیان در آن منطقه، فعالیت‌های دینی آنان متفاوت بود، اما از برخی گزارش‌ها می‌توان به وجود اندیشه عثمانیه در میان آنان پی برد. برای نمونه می‌توان به عبدالملک‌بن‌حبیب سُلَمِی (م۲۳۸ق) اشـاره کرد که برخی درباره او گفته‌اند اولین کسـی بود که حدیث را به اندلس آورد، و وقتـی از دنیـا رفت گفتند عالم اندلـس، بلکه عالم دنیا وفات کرد (ذهبـی، ۱۴۰۵، ج۱۲، ص۱۰۵). او در کتـاب تاریـخ خود کـه تاریخ انبیاء و پیامبرﷺ، خلفای راشـدین، بنی‌امیه، اندلس و... را در خود جای داده، مطالبی را نقل کرده اسـت که به نظر می‌رسـد از دسـتگاه جعل حدیث

بنی‌امیه سرچشمه گرفته باشد. برای نمونه، او به ماجرای خواستگاری معاویه از عایشه دختر عثمان برای امام حسن علیه‌السلام اشاره می‌کند و می‌گوید عایشه باوجود اینکه امام حسن علیه‌السلام را فرزند قاتل پدر خویش می‌دانست، اما با وساطت معاویه حاضر به ازدواج با ایشان شد و پس از اینکه معاویه، ده هزار دینار مهریه برای او پرداخت، به نکاح امام حسن علیه‌السلام درآمد و باوجود اینکه ـ به‌زعم آنان ـ امام حسن علیه‌السلام «مِطلاق» بود، اما بیش از بیست سال با امام زندگی کرد (ابن‌حبیب سلمی، ۱۴۲۹، ص۱۲۶). این در حالی است که منابع معتبر، هیچ نامی از عایشه دختر عثمان به‌عنوان یکی از همسران امام حسن علیه‌السلام ذکر نکرده‌اند (قرشی، ۱۴۱۳، ج۲، ص۴۵۵-۴۶۰). این گزارش نیز در منابع دیگر ذکر نشده است و حتی منابعی که به دیدار معاویه با عایشه بنت عثمان اشاره کرده‌اند، حرفی از این خواستگاری به میان نیاورده‌اند (ابن‌قتیبه دینوری، ۱۴۱۸، ج۱، ص۶۷ و ابن‌عبدربه، ۱۴۰۴، ج۵، ص۱۱۳). به نظر می‌رسد این گزارش‌ها در مقابل رویدادهایی از قبیل گفت‌وگوی امام حسن علیه‌السلام با معاویه که به لعن اجداد معاویه منجر شد، ساخته شده است (ابوالفرج اصفهانی، بی‌تا، ص۷۸).

همچنین می‌توان از معاویه‌بن‌صالح (م۲۵۸ق) نام برد که درباره او نیز گفته شده است اولین کسی بود که حدیث را در اندلس منتشر ساخت. او از دوستداران بنی‌امیه بود و با آنها به اندلس فرار کرد و به‌عنوان اولین قاضی امویان اندلس معرفی شد. درباره شیوه حدیثی او گفته شده است که او امام در حدیث بود و احادیث او به نقل از بزرگان شامی بود. وی به سیره آنان اقتدا می‌کرد و مذهب و روش آنان را برای خود برگزیده بود (بکجری، ۱۴۲۲، ج۱۱، ص۲۷۰). گفته شده است که او دارای انفراداتی بود و به همین جهت از سوی برخی عالمان جرح و تعدیل، تضعیف شد. البته عده‌ای دیگر مانند احمدبن‌حنبل و ابوزرعه او را توثیق کردند و جزء شروط مسلم‌بن‌حجاج نیشابوری در صحیح مسلم است (ذهبی، ۱۴۰۵، ج۷، ص۱۶۰-۱۶۱). با نگاهی به برخی روایاتی که او نقل کرده است می‌توان فهمید که چگونه اندیشه عثمانیه در اندلس رواج پیدا کرد. او در فضایل معاویه، این سخن ساختگی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را نقل کرده است: «**اللهم علم معاویة الکتاب والحساب وقِه العذاب**» (ابن‌عدی جرجانی، ۱۴۳۴، ج۹، ص۶۸۰).

براین‌اساس بود که اندلس به مکانی برای انتشار اندیشه عثمانیه تبدیل شد؛ به‌گونه‌ای که

مسعودی (م۳۴۶ق) که خود از سرزمین‌های تحت تسلط امویان اندلس بازدید کرده است، گزارش می‌دهد در سال ۳۲۴ق در شهر طبریه که یکی از شهرهای اردن بود، نزد یکی از عالمان هوادار بنی‌امیه و پیرو عثمانیه، کتابی با نام البراهین فی امامه الامویین دیده است که شامل ۳۰۰ ورقه بوده و فضایل بنی‌امیه از قبیل عثمان، معاویه، یزید تا حاکمان اموی اندلس تا سال ۳۱۰ق را نقل کرده است (مسعودی، بی‌تا، ج۱، ص۲۹۱). مسعودی ادامه داده است که در سال ۳۴۵ق نیز در اندلس افرادی که پیرو عثمانیه بودند، وجود داشته‌اند (همان).

شاید بتوان این اقدام ابن‌احمر اندلسی (م۳۵۸ق) - محدث اندلس (ذهبی، ۱۴۰۵، ج۱۶، ص۶۸) و ازجمله افراد ناقل روایات بسیار (حُمیدی، ۱۹۶۶، ص۸۹)- را از آثار برجای‌مانده اندیشه عثمانیه در این سرزمین دانست. او وقتی سنن نسائی (م۳۰۳ق) را نقل کرد، روایات فضایل امیرالمؤمنین علیه‌السلام را حذف کرده بود! (اشبیلی، ۲۰۰۹، ص۱۵۰). البته ممکن است این اقدام به‌عنوان سیاست عالمان اهل‌سنت برای مقابله با خلفای فاطمی (حک: ۲۹۷-۵۷۶ق) بوده باشد؛ زیرا ترویج فضایل امیرالمؤمنین علیه‌السلام از جانب محدّثان اهل‌سنت می‌توانست به تحکیم موقعیّت فاطمیان (به‌عنوان فرزندان علی) در برابر عباسیان و امویان بینجامد.

اما بی‌شک اقداماتی را که ابن‌حزم اندلسی (م۴۵۶ق) در ترویج اندیشه دشمنی با اهل‌بیت علیهم‌السلام دنبال نمود باید امتداد جریان عثمانیه تا آن زمان دانست. بنابراین، وابستگی جریان عثمانیه با حاکمان بنی‌امیه، از اصلی‌ترین عوامل پایداری این اندیشه در میان اهل‌سنت بوده است؛ اگرچه همواره آثار شوم این اندیشه در مناطق گوناگون جهان اسلام مشاهده شده است؛ زیرا همان گونه که ذکر شد، حتی در کوفه نیز گزارش‌هایی از باقی ماندن مسجد سماک که به عثمانیه تعلق داشت، وجود دارد که بیان می‌کند مردم آن محله تا نیمه قرن چهارم، همچنان بر عقیده عثمانیه باقی مانده‌اند (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۵، ج۱۱، ص۲۵۲). همچنین سخن ابن‌تیمیه حرانی (م۷۲۸ق)، از وجود تفکرات عثمانیه تا قرن هشتم خبر می‌دهد؛ آنجا که آنها را بر علویون ترجیح می‌دهد و می‌نویسد: «پس شیعه عثمان و نواصب، افضل از شیعیان علی هستند» (ابن‌تیمیه، ۱۴۰۶، ج۵، ص۴۶۶).

نتیجه‌گیری

در این مقاله، تحولات جریان عثمانیه از شکل‌گیری تا انتقال آن به غرب جهان اسلام موردبررسی قرار گرفت. این جریان که در اصل بر پایه دشمنی با امیرالمؤمنین علیه‌السلام و اهل‌بیت علیهم‌السلام بنا شده بود، در دوره بنی‌امیه، به فرهنگ و اندیشه‌ای پایدار تبدیل شد و در تاریخ اسلام تأثیرات عمیقی برجای نهاد. سیاست‌های بنی‌امیه، به‌ویژه جعل احادیث، سبّ و لعن امام علی علیه‌السلام و تحمیل باورهای خاص به اهل‌سنت، زمینه گسترش این جریان را فراهم آورد. بااین‌حال، پس از روی کار آمدن بنی‌عباس و تغییر شرایط سیاسی، این اندیشه دچار افول شد و به مرور زمان، از کانون‌های اصلی خلافت اسلامی حذف گردید.

اگرچه آثار این جریان تا قرن‌های بعد نیز در برخی نقاط جهان اسلام مشاهده شد، اما با پذیرش تربیع خلفا توسط اهل‌سنت، جایگاه جریان عثمانیه به حاشیه رانده شد. انتقال این اندیشه به غرب جهان اسلام و استمرار آن در اندلس نیز نشان‌دهنده ارتباط عمیق آن با حکومت بنی‌امیه است.

مطالعه تاریخ عثمانیه، علاوه بر درک بهتر مناسبات سیاسی و مذهبی دوره اسلامی، فرصتی را فراهم می‌آورد تا تأثیرات بلندمدت این جریان بر ساختارهای اجتماعی و فرهنگی مسلمانان بررسی شود که ضرورت انجام پژوهش‌های بیشتر در این موضوع را گوشزد می‌کند.

فهرست منابع

۱. ابن‌ابی‌الحدید، عبدالحمیدبن‌هبة‌الله (بی‌تا)، شرح نهج‌البلاغة، قم: مکتبة آیة‌الله المرعشی النجفی﵀.
۲. ابن‌أبی‌عاصم، أحمد (۱۴۰۰ق)، السنة، تحقیق: محمد ناصرالدین الألبانی، بیروت: المکتب الإسلامی.
۳. ابن‌ابی‌یعلی، محمدبن‌محمد (بی‌تا)، طبقات الحنابله، بیروت: دار المعرفة.
۴. ابن‌اثیر جزری، علی‌بن‌محمد (۱۳۸۵ق)، الکامل فی التاریخ، بیروت: دار صادر.
۵. ابن‌اعثم، محمدبن‌علی (۱۴۱۱ق)، الفتوح، بیروت: دار الاضواء.
۶. ابن‌بابویه، محمدبن‌علی (۱۴۱۶ق)، الخصال، چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۷. ابن‌تیمیه، احمدبن‌عبدالحلیم (۱۴۰۶ق)، منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة القدریة، مدینه: جامعة الإمام محمدبن‌سعود الإسلامیة.
۸. ابن‌حبیب سلمی، عبدالملک (۱۴۲۹ق)، کتاب التاریخ، بیروت: مکتبه العصریه.
۹. ابن‌حجر عسقلانی، احمدبن‌علی (۱۳۲۶ق)، تهذیب التهذیب، هند: مطبعة دائرة المعارف النظامیة.
۱۰. ـــــــــ (۱۳۷۹ق)، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، بیروت: دار المعرفة.
۱۱. ابن‌حزم اندلسی، علی‌بن‌احمد (بی‌تا)، الفصل فی الملل والأهواء والنحل، قاهرة: مکتبة الخانجی.
۱۲. ابن‌خلدون، عبدالرحمن (۱۴۰۸ق)، تاریخ ابن‌خلدون، طبعهٔ الثانیة، بیروت: دار الفکر.
۱۳. ابن‌سعد بغدادی، محمد (۱۴۱۰ق)، الطبقات الکبری، القاهرة: مکتبة الخانجی.
۱۴. ابن‌عبدالبر، یوسف (۱۴۱۲ق)، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، بیروت: دار الجیل.
۱۵. ـــــــــ (۱۴۲۱ق)، الاستذکار، تحقیق: سالم محمد عطا و محمد علی معوض محمد علی معوض، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۱۶. ابن‌عبدربه، احمدبن‌محمد (۱۴۰۴ق)، العقد الفرید، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۱۷. ابن‌عدی جرجانی، عبدالله (۱۴۳۴ق)، الکامل فی ضعفاء الرجال، ریاض: مکتبة الرشد.
۱۸. ابن‌عساکر دمشقی، علی‌بن‌حسن (۱۴۱۵ق)، تاریخ دمشق، بی‌جا: دار الفکر.
۱۹. ابن‌فرضی، عبدالله‌بن‌محمد (۱۴۰۸ق)، تاریخ علماء الأندلس، طبعهٔ الثانیة، قاهرة: مکتبة الخانجی.
۲۰. ابن‌قتیبه دینوری، عبدالله‌بن‌مسلم (۱۴۱۸ق)، عیون الأخبار، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۲۱. ـــــــــ (۱۴۱۸ق)، الامامه والسیاسه، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۲۲. ابوالفرج اصفهانی، علی‌بن‌حسین (۱۴۱۵ق)، الأغانی، بیروت: دار إحیاء التراث العربی.
۲۳. ـــــــــ (بی‌تا)، مقاتل الطالبیین، بیروت: دار المعرفة.
۲۴. اشبیلی، محمدبن‌خیر (۲۰۰۹م)، فهرسة، تونس: دار الغرب الاسلامی.
۲۵. آمدی، علی‌بن‌محمد (۱۴۲۴ق)، أبکار الأفکار فی أصول الدین، قاهرة: دار الکتب والوثائق القومیة.
۲۶. بابرتی، محمدبن‌محمد (۲۰۰۹م)، شرح وصیه الامام ابی حنیفه، بی‌جا: دار الفتح.
۲۷. باقلانی، محمدبن‌طیب (۱۴۲۲ق)، مناقب الائمه الاربعه، بیروت: دار المنتخب العربی.

۲۸. بخاری، محمدبن‌اسماعیل (۱۴۲۲ق)، صحیح البخاری، بیروت: دار طوق النجاة.
۲۹. بزّار، احمدبن‌عمرو (۱۹۸۸م)، مسند بزّار، مدینة منورة: مکتبة العلوم والحکم.
۳۰. بکجری، مُغَلْطای‌بن‌قَلِیج (۱۴۲۲ق)، إکمال تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، بی‌جا: الفاروق الحدیثة.
۳۱. بلاذری، احمدبن‌یحیی (۱۴۱۷ق)، انساب الاشراف، بیروت: دار الفکر.
۳۲. بیهقی، احمدبن‌حسین (۱۳۹۰ق)، مناقب الشافعی، القاهرة: مکتبة دار التراث.
۳۳. ـــــــــ (۱۴۰۱ق)، الاعتقاد، بیروت: دار الآفاق الجدیدة.
۳۴. ترمذی، محمدبن‌عیسی (۱۹۹۸ق)، سنن الترمذی، بیروت: دار الغرب الإسلامی.
۳۵. ثقفی، ابراهیم‌بن‌محمد (۱۴۱۰ق)، الغارات، قم: دار الکتاب الإسلامی.
۳۶. جعفریان، رسول (۱۴۰۱ش) «از نابته، ناصبه تا حشویه»، آینه پژوهش، سال ۳۲، ش۱۹۳، فروردین و اردیبهشت، ص۲۷-۴۹.
۳۷. جوینی، عبدالملک‌بن‌عبدالله (۱۴۱۶ق)، الإرشاد إلی قواطع الأدلة فی أول الاعتقاد، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۳۸. حُمیدی، محمدبن‌ابی‌نصر (۱۹۶۶م)، جذوة المقتبس فی ذکر ولاة الاندلس، قاهره: الدار المصریه.
۳۹. خیرخواه علوی، علی (۱۳۹۲ش) «عثمانیه و شیعه در دو قرن نخست هجری»، تاریخ اسلام، سال چهاردهم، ش۳ (پیاپی ۵۵)، پاییز، ص۱۰۳-۱۲۸.
۴۰. دارقطنی، علی‌بن‌عمر (۱۴۰۵ق)، العلل الواردة فی الأحادیث النبویة، ریاض: دار طیبة.
۴۱. ذهبی، محمدبن‌احمد (۱۳۸۲ق)، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، بیروت: دار المعرفة.
۴۲. ـــــــــ (۱۴۰۵ق)، سیر أعلام النبلاء، طبعهٔ الثالثه، بیروت: مؤسسة الرسالة.
۴۳. ـــــــــ (۱۴۱۳ق)، تاریخ الاسلام، طبعهٔ الثانیه، بیروت: دار الکتاب العربی.
۴۴. زمخشری، محمودبن‌عمر (۱۴۰۷ق)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت: دار الکتاب العربی.
۴۵. ـــــــــ (۱۴۱۲ق)، ربیع الابرار و نصوص الاخیار، بیروت: موسسه الاعلمی.
۴۶. سرخسی، محمدبن‌احمد (۱۹۷۱م)، شرح السیر الکبیر، بی‌جا: الشرکة الشرقیة للإعلانات.
۴۷. سیوطی، عبدالرحمن‌بن‌ابی‌بکر (۱۴۲۵ق)، تاریخ الخلفا، ریاض: مکتبة نزار مصطفی الباز.
۴۸. شوکانی، محمدبن‌علی (۱۴۱۵ق)، الفوائد المجموعة فی الاحادیث الضعیفة والموضوعة، ریاض: مکتبة نزار مصطفی الباز.
۴۹. شیبانی، احمدبن‌حنبل (۱۴۰۳ق)، فضایل الصحابه، بیروت: مؤسسة الرسالة.
۵۰. طبری، محمدبن‌جریر (۱۳۸۷ق)، تاریخ الطبری، طبعهٔ الثانیه، بیروت: دار التراث.
۵۱. طوسی، محمدبن‌حسن (۱۳۶۵ش)، تهذیب الاحکام، چاپ چهارم، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۵۲. عجلی، احمدبن‌عبدالله (۱۴۰۵ق)، معرفة الثقات، المدینة المنورة: مکتبة الدار.
۵۳. غزالی، محمدبن‌محمد (۱۴۲۴ق)، الاقتصاد فی الاعتقاد، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۵۴. غسانی، محمدبن‌فیض (بی‌تا)، اخبار و حکایات، بیروت: دار البشائر.
۵۵. فروخ، عمر (۲۰۰۶م)، تاریخ الادب العربی، بیروت: دار العلم للملایین.

۵۶. قرشی، باقر شریف (۱۴۱۳ق)، الإمام الحسن بن علی ﷺ دراسة وتحلیل، بیروت: دار البلاغه.
۵۷. قرطبی، احمدبن‌عمر (۱۴۱۷ق)، المفهم لما أشکل من تلخیص کتاب مسلم، دمشق ـ بیروت: دار ابن‌کثیر ـ دار الکلم الطیب.
۵۸. کثیری، محمد (۱۴۱۸ق)، السلفیة بین أهل السنة والإمامیه، چاپ اول، بیروت: نشر الغدیر.
۵۹. کرون، پاتریشیا (۱۳۸۴ش)، «عثمانیه»، ترجمه: مهدی فرمانیان، طلوع، ش۱۳-۱۴، ص۲۲۵-۲۳۴.
۶۰. لالکائی، هبة‌الله‌بن‌حسن (۱۴۰۲ق)، اعتقاد اهل السنة، ریاض: دار طیبة.
۶۱. مسعودی، علی‌بن‌حسین (۱۹۷۱م)، مروج الذهب، به کوشش: شارل پلا، بیروت: الجامعه اللبنانیه.
۶۲. ـــــــــ (بی‌تا)، التنبیه والاشراف، قاهره: دار الصاوی.
۶۳. مفید، محمدبن‌محمد (۱۴۱۳ق)، الجمل (النصرة لسید العترة فی حرب البصرة)، قم: مکتب الإعلام الإسلامی.
۶۴. منقری، نصربن‌مزاحم (۱۴۱۰ق)، وقعة صفین، بیروت: دار الجیل.
۶۵. ناشئ اکبر، عبدالله‌بن‌محمد (۱۹۷۱م)، مسائل الامامة، بیروت: بی‌نا.
۶۶. نووی، یحیی‌بن‌شرف (۱۳۹۲ق)، المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج، طبعهٔ الثانیة، بیروت: دار إحیاء التراث العربی.
۶۷. طبری شیعی، محمد بن جریر (۱۴۱۳ق)، دلائل الامامه، قم: بعثت.